

“



واژه‌نامهٔ هایدگر

ژان ماری ویس ♦ ترجمهٔ شروین اولیایی

”

واژه‌نامهٔ های‌دگر

سرشناسه: ویس، ژان-ماری
عنوان و نام پدیدآور: واژه‌نامه هایدگر/ژان ماری ویس؛ ترجمه شروین اولیایی.
مشخصات نشر: تهران: ققنوس، ۱۳۹۷.
مشخصات ظاهری: ۳۵۹ ص.
شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۲۷۸-۳۷۱-۴
وضعیت فهرست‌نویسی: فیبا
یادداشت: عنوان اصلی: dictionnaire heidegger.
موضوع: هایدگر، مارتین، ۱۸۸۹-۱۹۷۶ م. - واژه‌نامه‌ها
موضوع: Heidegger, Martin -- Dictionaries
شناسه افزوده: اولیایی، شروین، ۱۳۶۰. - مترجم
رده‌بندی کنگره: B۳۲۷۹/ه ۲۸ و ۹ ۱۳۹۷
رده‌بندی دیویی: ۱۹۳
شماره کتاب‌شناسی ملی: ۵۳۲۷۳۶۶

واژه‌نامهٔ هایدگر

ژان ماری ویس

ترجمهٔ شروین اولیایی



این کتاب ترجمه‌ای است از:

Dictionnaire Heidegger
Jean-Marie Vaysse
Ellipses Édition Marketing, 2007



انتشارات ققنوس

تهران، خیابان انقلاب، خیابان شهدای ژاندارمری،

شماره ۱۱۱، تلفن ۴۰ ۸۶ ۴۰ ۶۶

ویرایش، آماده‌سازی و امور فنی:

تحریریه انتشارات ققنوس

* * *

ژان ماری ویس

واژه‌نامه هایدگر

ترجمه شروین اولیایی

چاپ اول

۱۱۰۰ نسخه

۱۳۹۷

چاپ رسام

حق چاپ محفوظ است

شابک: ۴ - ۳۷۱ - ۲۷۸ - ۶۰۰ - ۹۷۸

ISBN: 978 - 600 - 278 - 371 - 4

www.qoqnoos.ir

Printed in Iran

۳۵۰۰۰ تومان

نمایهٔ مدخل‌ها

| | | | |
|----|-------------------------------------|----|---------------------------------|
| ۵۸ |(Göttliche) امر الهی | ۹ | نکاتی دربارهٔ ترجمه |
| | انتظار-منتظر بودن | ۱۵ | مقدمه |
| ۶۱ |(Erwartung-Gewärtigen) | ۱۹ | آپیرون |
| ۶۳ |(Denken) اندیشه | ۲۱ | آزادی |
| ۶۶ | انسان‌گرایی | ۲۴ | آلتیا |
| ۶۹ | ایدئالیسم آلمانی | ۲۷ | آن‌جا-هستن-با (Mitdasein) |
| ۷۱ | (das Man) بشر | ۳۰ | آینده (Zukunft) |
| ۷۳ |(Gewesenheit) بودگی | ۳۲ | ابزار (Zeug) |
| ۷۵ | (Zuspiel) پاس دادن | ۳۵ | اثر هنری |
| ۷۷ |(Endlichkeit) پایان‌مندی | ۳۸ |ارجاع (Verweisung) |
| ۷۹ | پدیدارشناسی | ۴۰ |ازسرگیری |
| ۸۱ |(Seinsfrage) پرسش از هستی | ۴۲ |اصل اینهمانی |
| ۸۵ |(Gerede) پُرگویی | ۴۴ |اصلی دلیل (Satz von Grund) |
| ۸۷ |(Sorge) پروا | ۴۷ |اظهار (Sage) |
| ۸۹ |(Anklang) پژواک | ۵۰ |افکنندگی (Geworfenheit) |
| ۹۱ |(Vorlaufen) پیشی جستن | ۵۲ |افول (Abfall, Untergang) |
| ۹۳ |(Historie) تاریخ | ۵۴ |اگرستانس |
| ۹۵ |(Seynsgeschichte) تاریخ هستی | | اگرستانسیال-اگرستانسیل |
| ۹۷ |(Geschichtlichkeit) تاریخ‌مندی | ۵۶ |(existenzial-existenzuell) |

| | |
|--|------------------------------------|
| ۱۷۱.....(Lichtung) روشنگاه | ۱۰۰.....(Erfahrung) تجربه |
| ۱۷۳.....(Ereignis) رویداد از آن خودکننده | ۱۰۳..... تراژدی |
| ۱۷۶.....(Sein-lassen) رهاکردن-هستن | ۱۰۵.....(Entscheidung) تصمیم |
| ۱۷۸..... زمان | ۱۰۶..... تعالی |
| ۱۸۰.....(Zeitlichkeit) زمان‌مندی | ۱۰۸.....(Auslegung) تعبیر |
| ۱۸۳.....(Temporalität) زمانی بودن | ۱۱۰.....(Besinnung) تعمق |
| ۱۸۵.....(Leben) زندگی | ۱۱۳..... تفاوت |
| ۱۸۹.....(Destruktion) ساخت‌شکنی | ۱۱۵.....(Schicksal) تقدیر |
| ۱۹۱.....(Sprache) سخن | ۱۱۷..... تکنولوژی |
| ۱۹۴.....(Rede) سخن‌گفتن | ۱۱۹.....(Ort) جا |
| ۱۹۶.....(Anfang) سرآغاز | ۱۲۱.....(Weltlichkeit) جهان‌مندی |
| ۱۹۹.....(Verfallen) سقوط | ۱۲۴.....(Sprung) جهش |
| ۲۰۱..... سکونت کردن | ۱۲۶.....(Kehre) چرخش |
| ۲۰۳..... سوبیزکتیته-سوبیزکتیویته | ۱۲۸.....(Ding) چیز |
| ۲۰۶..... سیاست | ۱۳۱.....(Gegenwart) حال حاضر |
| ۲۰۹..... شاکله | ۱۳۳.....(Anwesenheit) حضور |
| ۲۱۱..... شر | ۱۳۵.....(Wahrheit) حقیقت |
| ۲۱۳..... شعر | ۱۳۸..... خداشناسی |
| ۲۱۵.....(Entschlossenheit) عزم | ۱۴۰..... خداناباوری |
| ۲۱۷.....(Vernunft) عقل | ۱۴۲..... خودیت (Selbstheit) |
| ۲۱۹..... علم | خودینه-ناخودینه |
| ۲۲۱.....(Öffentlichkeit) عمومیت | ۱۴۴.....(eigentlich-uneigentlich) |
| ۲۲۳.....(Geviert) امر چهارگانه | ۱۴۶..... دازاین |
| ۲۲۶.....(Entwurf) فراافکنی | ۱۵۰..... دانشگاه |
| ۲۲۸.....(Vorhandenheit) فرادست‌بودگی | ۱۵۲.....(Zuhandenheit) دردست‌بودگی |
| فرادهش-واگذاری | ۱۵۴..... درون‌زمانیت |
| ۲۳۱.....(Tradition-Überlieferung) | ۱۵۶..... دلهره (Angst) |
| ۲۳۳.....(Überwindung-Verwindung) فراگذار | ۱۵۹.....(Zweideutigkeit) دوپهلویی |
| ۲۳۶..... فراموشی | ۱۶۱..... دُوران |
| ۲۳۷..... فراموشی هستی | ۱۶۳..... دُوران مدرن (Neuzeit) |
| ۲۳۹.....(eschatologie) فرجام‌شناسی | ۱۶۵..... دین (Schuld) |
| ۲۴۱.....(Räumlichkeit) فضا‌مندی | ۱۶۷..... ذات (Wesen) |
| ۲۴۴..... فلسفه | ۱۶۹.....(Geheimnis) راز |

نمایه مدخل‌ها ۷

| | | | |
|-----|------------------------------------|-----|----------------------------|
| ۲۹۵ | نجات | ۲۴۶ | فوسیس |
| ۲۹۷ | نیستی (Nichts) | ۲۴۸ | فهم (Verstehen) |
| ۳۰۰ | نیهیلیسم | ۲۵۰ | قوم (Volk) |
| ۳۰۳ | وارستگی (Gelassenheit) | ۲۵۲ | کارگر |
| ۳۰۵ | واقع‌بودگی | ۲۵۴ | کمونیسم (Kommunismus) |
| ۳۰۶ | وجدان (Gewissen) | ۲۵۷ | کنجکاوی (Neugier) |
| ۳۰۹ | هرروزگی (Alltäglichkeit) | ۲۵۹ | گشتل (Gestell) |
| ۳۱۱ | هرمنوتیک | ۲۶۲ | گشودگی (Erschlossenheit) |
| ۳۱۳ | هستی (Sein-Seyn) | ۲۶۴ | لحظه (Augenblick) |
| ۳۱۷ | هستی‌شناسی | ۲۶۶ | لوگوس |
| ۳۱۹ | هستی-خداشناسی | ۲۶۸ | مارکسیسم |
| ۳۲۱ | هیجیت (Nichtigkeit) | ۲۷۰ | ماشینی‌سازی (Machenschaft) |
| ۳۲۳ | یافت‌حال (Befindlichkeit) | ۲۷۲ | متافیزیک |
| ۳۲۶ | یونانیان | ۲۷۶ | متهستی‌شناسی |
| ۳۲۹ | کتاب‌شناسی | ۲۷۹ | مرگ |
| ۳۳۳ | واژه‌نامه آلمانی-فرانسوی-فارسی | ۲۸۳ | مسیحیت |
| ۳۳۹ | اصطلاحات و واژگان لاتین | ۲۸۵ | ملالت (Langweile) |
| | اصطلاحات و واژگان یونانی (همراه با | ۲۸۸ | منطق |
| ۳۴۱ | فارسی‌نوشت) | ۲۹۰ | ناندیشیده |
| ۳۴۵ | نمایه | ۲۹۲ | ناسیونال-سوسیالیسم |

نکاتی دربارهٔ ترجمه

بگو از ترجمه چه درکی داری تا بگویم کیستی.

هایدگر

فقدان واژه‌نامه‌ای دربارهٔ هایدگر در ایران مرا بر آن داشت که این واژه‌نامه را به فارسی برگردانم. از آن‌جا که واژه‌نامه به زبان فرانسه تألیف شده است، خود را ناگزیر دیدم که در عین حفاظت از معنای واژه‌های آلمانی، از سیاستِ واژه‌گزینی مؤلف در ترجمهٔ واژه‌های آلمانی به فرانسه پیروی کنم. اما برای برگرداندن این واژه‌ها به فارسی باید رویکردی برمی‌گزیدم و بی‌شک هر رویکردی مستلزم داشتن معیار و اولویتی است. اولویت من در این ترجمه توجه به ماهیت زبان و پیروی از تبارشناسی واژگان است، خواه آلمانی باشد خواه فرانسه، خواه یونانی خواه لاتین. به تعبیر هایدگر، سخن را رها کردن تا خود سخن بگوید. بنابراین، از آن‌جا که برای هیچ آلمانی‌زبانی واژه *Angst* — همچنین برای هیچ فرانسه‌زبانی معادل فرانسوی آن (*angoisse*) — معنای «ترس آگاهی» ندارد، از چنین واژگانی چشم پوشیدم و *Angst* را به «دلهره» برگردانم تا هم به منظور هایدگر

نزدیک باشد و هم چیزی را به زبان آلمانی تحمیل نکرده باشیم. به همین منوال، Sein را به «هستی» ترجمه کردم و Seiende را به «هستنده» و از به کار بردن «وجود» و «موجود» اجتناب کردم. در این مورد، علاوه بر دلایل ریشه‌شناختی (فعل sein با فعل «هستن» [بودن] هم‌ریشه است)، این را نیز مد نظر داشتم که «موجود» اسم مفعول است، یعنی «به‌وجودآمده» و بدین سان مستلزم وجود واجب‌الوجود است، حال آن‌که Seiende در زبان آلمانی و همچنین برای هایدگر، یعنی هر آنچه هست (هستنده) و هستی‌اش مستلزم چیزی نیست مگر خودِ هستن (sein) - یعنی این واقعیت که هست.

در مورد واژه‌های مربوط به کتاب هستی و زمان، سعی کردم این واژه‌ها را تا حد امکان با ترجمه‌های فارسی هستی و زمان تطبیق دهم و از واژه‌سازی بیهوده پرهیز کنم، اگرچه در مواردی - خواه به دلیل استقلالِ واژه‌گزینی این واژه‌نامه خواه به دلیل تشخیص فردی - این مهم میسر نبود. در هر حال، بسیار مدیون اساتید ارجمند سیاوش جمادی و عبدالکریم رشیدیان هستم و بسیاری از واژه‌های هستی و زمان را از ترجمهٔ این دو بزرگوار وام گرفته‌ام. صفاتِ (ontologisch) (ontologique) و (ontique) (ontisch) را - که در ترجمهٔ آقای رشیدیان به «اوتولوژیک» و «اونتیک» و در ترجمهٔ آقای جمادی به «هستی‌شناسانه» و «هستومندی» برگردانده شده - به ترتیب به «هستی‌شناسانه» و «هستندگانه» ترجمه کردم. ساده‌تر می‌بود که ontique را نیز به «هستنده‌شناسانه» ترجمه می‌کردم، اما از آن‌جا که واژهٔ ontique پسوند logie ندارد، ترجمهٔ آن به «هستنده‌شناسانه» جایز نیست و از سوی دیگر واژهٔ «هستومندی» به نظرم چندان گویا نیامد، بنابراین ترجیح دادم از واژهٔ «هستنده» صفتِ نسبی بسازم که خواننده با خواندن آن به چیزی بیندیشد که به هستنده مربوط است و از آن‌جا که صفتِ «هستنده‌ای» چندان خوش‌آهنگ نیست

و در خواندنِ متن نیز اخلال ایجاد می‌کند، صفتِ «هستندگانه» را از «هستنده» + «گانه» ساختم. واژه *Geworfenheit* را که در فارسی به «پرتاب‌شدگی» ترجمه می‌شود به‌ناچار به «افکنندگی» برگرداندم تا خویشاوندی‌اش با «فراافکنی» [طرح] (*Entwurf*) در بافت واژه‌نامه آشکار باشد. هایدگر ضمیر *man* را که در زبان آلمانی ضمیر نامعین به معنای «کسی»، «انسان»، «بشر» و «مردم» است با حرف تعریف خنثی (*das*) به کار می‌برد و بدین سان اسمِ خنثای *das Man* را می‌سازد که مؤلف این واژه‌نامه معادل فرانسوی *On* را برای ترجمه آن برگزیده است. در فارسی *das Man* را «کسان»، «منتشران» و «همگنان» ترجمه کرده‌اند. من آن را به «بشر» برگرداندم، زیرا همان‌طور که *das Man* مفرد است و در عین حال معنای جمع نامعین (مردم) نیز دارد، «بشر» نیز هم به معنای یک «انسان» [در معنای عام] است و هم به معنای جمع «مردم» و همچون *das Man* با فعل مفرد می‌آید (ر.ک به مدخل بشر). واژه‌های *Destruktion* و *déconstruction* را به ترتیب به «ساخت‌شکنی» و «ساختارشکنی» ترجمه کردم، اولی واژه هایدگر است و دومی را که بیشتر به نام دریدا می‌شناسند واژه‌ای است که برای ترجمه واژه هایدگر – حتی پیش از دریدا – به کار می‌رفت و خود دریدا نیز در نامه‌ای به پروفیسور توشیهیکو ایزوتسو^۱ نوشته است: «وقتی این واژه را برگزیدم، یا وقتی این واژه خود را به من تحمیل کرد... در میان اهداف دیگر آرزو داشتم واژه‌های هایدگری *Destruktion* یا *Abbau* را ترجمه و با کلام خودم سازگار کنم...»^۲ بنابراین این دو واژه را از آن جهت برگزیدم که لازم بود هم‌تبار بودنِ *Destruktion* و *déconstruction* و معنای نزدیکشان را در متن مشخص کنم. از سوی دیگر، هم هایدگر و هم دریدا بر این امر تأکید دارند

1. Toshihiko Izutsu

2. Derrida, *Psyché: Invention de l'autre*, Éditions Galilée, p. 388.

که «ساخت‌شکنی»، همچنین «ساختارشکنی»، معنایی مثبت دارد نه منفی، یعنی اگرچه ساخت یا ساختار را می‌شکند و ویران می‌کند، در جستجوی چیزی است که در زیر ساختار پنهان شده است، بنابراین ترجمه Destruction به «تخریب» و «ویران‌سازی» را جایز ندانستم. «ساخت‌شکنی» به معنای شکستن «ساخت» است و در عین این‌که معنایی نزدیک به «تخریب» و «ویران‌سازی» دارد، هم ترکیب واژه De-struktion [ساخت-شکنی] و هم منظور هایدگر را تا حدی حفظ می‌کند؛ همچنین واژه déconstruction - که مترجمان آثار دریدا آن را به شالوده‌شکنی و واسازی نیز ترجمه می‌کنند - به معنای شکستن «ساختار» مفاهیم از طریق تحلیل است و با ترجمه آن به ساختارشکنی، هم کاربرد دریدایی واژه تا حدی حفظ می‌شود و هم ترکیب زبانی واژه dé-construction [ساختار-شکنی].

در این واژه‌نامه واژه (Être) Seyn که شکل قدیمی Sein (être) به معنای هستی است با حروف چاپی سیاه نوشته شده تا هستی (Seyn) از هستی (Sein) متمایز شود. کلیه پانویس‌ها از مترجم است مگر یک مورد که ارجاع به کتابی از ژان بوفره است و آن را با عبارت «...نویسنده» مشخص کرده‌ام. بدیهی است که انتخاب واژگان این واژه‌نامه بر اساس دلایل متنی و تشخیص فردی انجام گرفته و ادعایی درباره صحت مطلق و بی‌چون و چرای انتخاب‌هایم ندارم. طبیعی است که رویکرد متفاوت انتخاب‌های متفاوتی به بار می‌آورد.

در این واژه‌نامه واژه‌های یونانی با حروف لاتین نوشته شده بود که من آن‌ها را با حروف فارسی نوشتم و اصل یونانی واژه‌ها را با حروف یونانی یا در پانویس‌ها یا در قلاب اضافه کردم. همچنین تمام واژه‌ها و ترکیبات لاتین و یونانی و نیز واژه‌هایی را که اصل آلمانی آن‌ها در این واژه‌نامه به کار رفته است همراه با معادل‌های فارسی و فرانسه در ضمایم آخر کتاب آورده‌ام.

در پایان وظیفه خود می‌دانم از همه بزرگوارانی که پیش از این درباره اندیشه مارتین هایدگر نوشته‌اند و آثار او را ترجمه کرده‌اند سپاسگزاری کنم. پیش از هر کس از بابک احمدی که در دورانی که هایدگر هنوز در انحصار عده خاصی بود، یکی از نخستین خوانش‌های مستقل از اندیشه‌های او را ارائه داد و نخستین آشنایی‌ام با آثار هایدگر را مدیون نوشته‌های ایشان هستم. همچنین این واژه‌نامه وجود خود را مدیون بزرگوارانی است که در این راه قدم نهاده‌اند و من از آثارشان بهره بسیار برده‌ام: آرامش دوستدار، محمدرضا نیکفر، سیاوش جمادی، پرویز ضیاءشهابی، عبدالکریم رشیدیان، رضا داوری اردکانی، بیژن عبدالکریمی و بسیاری اساتید دیگر.

در پایان از جناب آقای امیر حسین زادگان مدیر محترم انتشارات ققنوس و همچنین از ویراستاران این انتشارات که زحمت ویرایش متن را متحمل شدند سپاسگزارم.

شروین اولیایی

مهر ۹۶

مقدمه

تهیه و اژه‌نامه‌ای درباره‌ی هایدگر دو خطر به همراه دارد. از یک سو، ما هنوز کلی متون او را در اختیار نداریم، و اگرچه چاپ *Gesamtausgabe* [مجموعه آثار او] هم‌اینک بسیار جلو رفته است، به‌خصوص با انتشار ادای سهمی به فلسفه که برخی با قاطعیت آن را برابر با هستی و زمان قرار می‌دهند و همچنین با انتشار متون مهمی که به دنبال آن می‌آیند، رواست بیندیشیم شاید در مجلدهایی که در انتظار چاپ‌اند، راه‌های جدیدی پیش رو باشند. از سوی دیگر، ناممکن است اندیشه‌ای را به سیستم درآوریم که از اساس سیستم نمی‌پذیرد و خود را در «راه‌ها» و «همبندها» ارزانی می‌دارد. زبان هایدگر به‌راستی یک زبان است، نه زبان پیش از بابل که به دنبال بیان سرمنشأ در متا-فلسفه واپسین است، بلکه گشت و گذاری^۱ است

۱. واژه *tour* (با حرف تعریف مذکر) از فعل *tourner* به معنای «چرخاندن» و «چرخیدن» می‌آید و معنای «چرخ»، «گشت»، «دور» دارد و همچنین به معنای «گشت و گذار» و «سیاحت» است. مترجم در این جا با واژه *tour* بازی کرده، چرا که این واژه اگر با حرف تعریف مؤنث (*la tour*) به کار رود به معنای «برج» است و آمدن آن پیش از *babélisation* [نگاه کنید به پانویس بعدی]، «برج بابل» را به ذهن می‌آورد.

که امکان می‌دهد بازیِ بابلی‌سازی^۱ را انجام دهیم و به ما امکان می‌دهد که سوسوی پاس دادن (Zuspiel) میان زبان‌های یونانی و آلمانی، میان نخستین سرآغاز و سرآغازِ دیگر، را به درخشش واداریم. از طرف دیگر، اگر هر اندیشه بزرگی مستلزم کارِ مستقیمی بر زبان و مواجهه با غنای آن است، اندیشه هایدگر بیش از هر اندیشه دیگر و به شکلی مضاعف در بدنه زبان آلمانی و در بدنه فرادش [سنت] متافیزیک – چنان‌که بر اساس زبان یونانی قرار یافته است – ریشه دوانده تا ناندیشه این زبان‌ها را به سخن آورد و آن‌ها را به بیان الکن در آغازگری‌شان وادارد و هر یک را به گفتنِ ناشنیده آتیه پیشینی وادارد که در آن، شامگاه خود را به یادکردی از صبحگاه بدل می‌سازد. این امر خشونت [فشارآوردنی] را به دنبال دارد که بر تجربه‌ای از سخن و بر تفسیری مبتنی است که با تبیین پیش‌فرض‌های فهم، موقعیت اصیل آن را تعبیر می‌کند. بدین‌سان هرمنوتیک، بی‌آن‌که «هنر فهمیدن» باشد، از موقعیتی اگزیستانسیال و تاریخ‌مند جدایی‌ناپذیر می‌شود. بنابراین آنچه به معنی واقعی کلمه

۱. *babélisation* یعنی تکثیر و افزایش زبان‌ها در یک سرزمین. این واژه از اصطلاح «برج بابل» در سفر آفرینش می‌آید که چنین است: «همگان زبانی واحد و الفاظی یکسان به کار می‌بردند. چون آدمیان به شرق کوچیدند، دره‌ای در سرزمین شِنعار یافتند و آن‌جا سکنی گزیدند. یکدیگر را گفتند: 'بیایید خشت‌ها بزنیم و آن‌ها را در آتش بپزیم!' خشت را به جای سنگ و قیر را به جای ملاط به کار گرفتند. گفتند: 'بیایید از برای خویش شهری بنا کنیم و برجی بسازیم که سر بر آسمان‌ها ساید! خویشان را پُرآوازه سازیم و بر سراسر زمین پراکنده نباشیم! باری، یهوه فرود آمد تا شهر و برجی را ببیند که آدمیان بنا کرده بودند. و یهوه گفت: 'اینک همه یک قوم واحد هستند و به یک زبان واحد سخن می‌گویند، و آغاز کارهای ایشان چنین باشد! اکنون هیچ مقصودی از برای آنان محال نخواهد بود. بیایید فرود آییم و آن‌جا، زبان ایشان را در هم ریزیم تا سخن یکدیگر را درنیابند.' یهوه آنان را از آن‌جا بر سراسر زمین پراکند و ایشان از بناکردن شهر دست شستند. از این روی آن‌جا را بابل نامیدند، زیرا در آن‌جا بود که یهوه زبان جمله ساکنان زمین را در هم ریخت و از آن‌جا بود که آنان را بر سراسر سطح زمین پراکند.» (عهد عتیق، ترجمه پیروز سیار (تهران: هرمس، ۱۳۹۴)، ص

هرمنوتیکی است، «حال حاضری است که از فراخوانی سرچشمه می‌گیرد که برآمدگاه [مبدأ] و آینده با آن یکدیگر را آواز می‌دهند». بدون شک یونان چنین آتیه‌پیشینی است و حقیقت و عقل باید از نو به سوی آلتیا و لوگوس هدایت شوند، گویی به سوی این واژه‌های سرمنشأ که هرگز سرمنشأ را نه چنان که هست بلکه به مثابه ردی به ما می‌دهند که سرمنشأ از آن پس می‌نشیند. واداشتنِ زبان آلمانی به یونانی سخن گفتن، همراه با واداشتنِ زبان یونانی به گفتنی بیش از آنچه خود می‌گوید – وضعیت چنین است، آن‌گاه که بپذیریم پرسش از هستی پرسش بنیادین است، اما این لفظ به زبانِ متافیزیک تعلق دارد و وظیفه اندیشه آن است که گستردگیِ متافیزیک را به روشنایی بیاورد تا آن را در حدودش جای دهد.

چنین وظیفه‌ای بر عهده ترجمه است و در مقام نخست، ترجمه فرادشِ فلسفی بر مبنای آنچه «ساخت‌شکنی پدیدارشناسانه» نام دارد. هایدگر زمانی گفت: «بگو از ترجمه چه درکی داری تا بگویم کیستی.» ترجمه پیش از هر چیز خواندن است و گوش سپردن به زبان، از جمله و به‌ویژه زبانِ خودمان، و موضوع بر سر واداشتنِ آن به دیگرگونه سخن گفتن است، با سرنگون کردنِ واژگانِ متافیزیک – و نیز به دنبال آن، معمول‌ترین زبان – خواه چنین باشد که این زبان همواره پیشاپیش به شکلی فی‌البداهه متافیزیکی است و خواه زبانِ متافیزیکِ وارونه آن باشد، در معنایی که فلسفه «جهانِ وارونه» است، یعنی شکلی از بی‌واسطگی که تا حد قدرتِ ایدوس ارتقا یافته است. هستی و زمان چنین از مبدأ هرروزگی عزیمت آغاز می‌کند تا از آن واژه‌هایی بدیع بیرون بکشد (Zuhandenheit, Bewandtnis, Worumwillen, Woraufhin, ..., Zeitigung, Gewesenheit, Auf-sich-zukommen)، همچنین برای بیان زمان واژه‌هایی می‌جوید (Zeitigung, Gewesenheit, Auf-sich-zukommen).

Zurück-zu, Sich-aufhalten-bei) و واژه‌های دیگری ابداع می‌کند تا سرآغازی دیگر برای اندیشه را هدف بگیرد (Gestell, Seyn, Ereignis). راه‌ها و نه آثار، هایدگر درباره‌ی کار خود چنین می‌گفت و می‌کوشید که نه فقط یونانیان بلکه شاعران و اندیشمندان زبان خود را نیز ترجمه کند. به این معنا، اندیشه ذاتاً دیالوگ است و برای تحقق دیالوگ باید واژه‌هایی یافت و بازیافت.

بنابراین فراگذار از متافیزیک، نه بر انکار و نه بر بی‌اعتبار کردن متافیزیک بلکه بر جا و قرار دادن آن مبتنی است تا بتوان آن را از آن خود کرد و با آن دیالوگ برقرار کرد، یعنی آن را مطیع از سرگیری‌ای کرد که واگذاری امر ممکن آینده است، بازگشتی به «امکان‌های دزاینی که آن جا بوده‌است». این چیزی است که هایدگر می‌خواهد بگوید، وقتی تأکید می‌کند که «دزاین خودش قهرمانان خودش را انتخاب می‌کند». سخن از پارمنیدس، ارسطو، کانت و نیز چند تن دیگر از جمله شاعران است، و نه آنچه مجادلات حقیرانه می‌خواستند به ما بباورانند. پس دزاین به جایی اشاره دارد که در آن، انسان در گشودگی‌اش بر هستی قرار دارد. نام‌گذاری جدیدی برای آن کس که باید بیاموزد نام انسان را کنار بگذارد تا نام میرا را بازیابد و به هستی به مثابه بنیادی مغاک‌وار بیندیشد، نام‌گذاری جدیدی که ما را دعوت می‌کند تا دوباره به آن سوی «جهان» دکارت، به سوی «تابِ دیریا»^۱ ای صعود کنیم که مونتینی^۲ از آن سخن می‌گفت. با این همه، این حقیقت باقی می‌ماند که زبان هایدگر، اگرچه باطناً نوعی دیالوگ است، واژگانی را نیز در بر دارد که مجلد حاضر می‌کوشد تا با فهمیدن آنچه خود او ترجیح می‌داد «مفاهیم بنیادین» بنامد، حدود آن‌ها را مشخص کند.

آپیرون

I آناکسیماندروس تصدیق می‌کند که امر نامحدود، یا آپیرون،^۱ اصل تمام چیزهاست و زایش چیزها - گنسیس^۲ - و تباهی چیزها - فتورا^۳ - از ضرورتی واحد ناشی می‌شود، زیرا چیزها باید متناسب با بی‌عدالتی شان بنا بر ترتیب زمانی قضاوت شوند.

II هایدگر زایش و تباهی را وجوهی از شکفتگی و نابودی تفسیر می‌کند که درون فوسیسی روشن می‌شوند. زایش چیزی است که مدتی به حضور درمی‌آید و محکوم به نابودی است. بدین سان بر مبنای ضرورتی که ما را به آپیرون به مثابه آرخه^۴ [سرآغاز، اصل] هر آنچه هست ارجاع می‌دهد، برآمدن و نابودی یکی هستند. پس آپیرون ایستادگی در مقابل هر گونه محدودیت است.

III هایدگر بر معنای سلبی آپیرون انگشت می‌گذارد و آن را به ذات سلبی آلتیاریط می‌دهد. پس آلفای سلبی دارای مشخصه آرخه است، به این معنا که اگر هستی حضور است، سماجت ساده‌ای همچون انقباضی درون پایداری نیست. حضور، که گنسیس مشخصه آن است، پایان‌مندی را بر تباهی اعمال می‌کند و ظهور ظاهر نمی‌شود مگر در حالی که ناپدید می‌شود. این ضرورت بر زمان متکی است، زمان به مثابه آنچه امر حاضر را احضار می‌کند تا برای مدتی به حضور درآید. پس زمان‌مندی هستی، گسترش پایان‌مند آن در حضور است، و به

1. ἄπειρον

2. γένεσις

3. Φθορά

4. ἀρχή

حضور در آمدن همین زمانی است که بیش از مدتی کوتاه دوام ندارد. بدین سان هایدگر آپیرون را هستی می‌داند، آرخه‌ای که به هیچ محدودیتی از نوع حضورِ فرادستی، حضوری که هستی و زمان آن را Vorhandenheit می‌نامد، تن نمی‌دهد.

(CFM.; PA.)

آزادی

I آزادی از آن دسته ویژگی‌های انسان نیست که به قابلیت سوژکتیو یا به خودمختاری اراده ارجاع می‌دهند، بلکه باید آن را با تکیه بر دازاین به مثابه فراافکنی-افکنده دریافت.

II شاخصه دازاین به منزله در-جهان-هستن و فراافکنی، گشودگی و ممکن-هستن اوست. دازاین که در امکان واقع شده بازنهاد شده است، به واسطه توانش-هستن خاص خویش امکان هستی آزاد است. او بدین سان با اگزیستانس داشتنش جمعی از امکان‌هاست و به دیگر امکان‌ها بی‌اعتنا. این امکان‌های برگزیده به واسطه فهم و فراافکنی - که لاینفک از دازاین هستند - برایش شفاف می‌شوند و او می‌تواند آن‌ها را پذیرا شود. بدین سان مسئله آزادی با مسئله میرایی پیوند دارد. در واقع، اگر پیشی جستن مرگ گم‌شدگی در بشر را در حال و هوای دلهره بر دازاین آشکار می‌کند، توأمان آزادی او را برای مرگ - که از توهما ت خاص سقوط جدا شده - نیز بر او متجلی می‌کند. با این همه، انتخاب دازاین همواره به گشودگی ای تخصیص یافته که در نهایت امر، وجهی از اعطای هستی است که در امکان‌های موروثی و توأمان انتخابی جای گرفته است.

III در-جهان-هستن باید بر اساس تعالی ای فهمیده شود که هایدگر آن را جایگزین قصدیت [یا حیث التفاتی]¹ آگاهی هوسرلی می‌کند. دازاین

1. intentionnalité